گفت‌وگوی «جوان» با یک محقق و رزمنده دفاع مقدس پیرامون شرایط خط پدافندی در جنوبی‌ترین نقطه جبهه‌ها

یک شب ۳۰ رزمنده در اسکله آسمانی شدند

چون آزادسازی خرمشهر یک نقطه عطف در دفاع مقدس و یک مسئله تاریخی است، غالباً تا آزادی آن پیش می‌رویم و بعد موضوع این شهر را رها می‌کنیم، اما سؤال اینجاست که خرمشهر پس از فتح آن چه شرایطی داشت؟

خرمشهر بعد از آزادی تقریباً به صورت کاملاً ویران شده بود. روایت است از برخی رزمندگان بومی خرمشهر که بعد از آزادی وارد آن می‌شوند، از روی مسجد جامع مختصات خیابان‌ها را پیدا می‌کردند. چون همه چیز به هم ریخته بود و نمی‌شد فهمید این کدام کوچه و آن کدام خیابان است. در این شرایط آنجا قابل سکونت نبود. کما اینکه همچنان منطقه جنگی به شمار می‌رفت. از خرداد سال ۶۰ به بعد خرمشهر یک محور عملیاتی محسوب می‌شد و خط پدافندی داشت. البته ما تا مرز شلمچه که ۱۲ کیلومتر با شهر فاصله دارد رفته بودیم و حتی عملیات رمضان را در تیر ۶۱ انجام دادیم، اما به هرحال خرمشهر هم یک محور عملیاتی بود و تا سال‌ها این وضعیت را حفظ کرد.

شما چه سالی به محور خرمشهر رفتید؟

من سال ۶۵ فرمانده محور عملیاتی خرمشهر شدم اما همزمان با حفظ سمت فرماندهی گردان‌های مستقل مرزی قائم(عج) و ۱۵۶ حضرت سیدالشهدا(ع) را برعهده داشتم. فروردین سال ۶۵ آنجا رفتیم و یک سال هم حضور داشتیم. محور ما از شرق شلمچه و از پل نو و نهر عرایض شروع می‌شد و منطقه اسکله و گمرک خرمشهر را دربرمی‌گرفت و نهایتاً به سه راهی رود کارون می‌رسید. در طرف دیگر هم تا غرب جزیره مینو و از پایگاه یک تا هفت و تا نزدیکی مرز آبادان در ضلع شرقی رود کارون در کنترل ما بود.

در شرایط غیر عملیاتی، وضعیت شهر چطور بود؟ اصلاً مردم ولو به تعداد خیلی کم در خرمشهر حضور داشتند؟

در آبادان شاید همچنان عده کمی مردم عادی حضور داشتند. مثلاً ننه زاغی پیرزنی بود که در آبادان تا مدت‌ها حضور داشته و بعد اگر اشتباه نکنم مقارن با عملیات والفجر ۸ از آنجا خارج شده بود ولی در خرمشهر هیچ نیروی غیر نظامی باقی نمانده بود. زمانی که ما آنجا بودیم چند سال از آزادی خرمشهر گذشته بود، اما همچنان بعثی‌ها با توپ و خمپاره این شهر را مرتب می‌کوبیدند و هیچ جای سالمی باقی نگذاشته بودند و غیر از رزمنده‌ها کسی در شهر نبود. یکی از دلایلی که باعث شد مردم تا مدت‌ها به شهر برنگردند این بود که چیزی برایشان باقی نمانده بود که بخواهند با آن زندگی کنند. بعثی‌ها علاوه بر تخریب منازل، وسایل مردم را هم غارت کرده بودند. واقعاً وضعیت نابسامانی داشت. خرمشهر یک منطقه گرمسیر است. در نبود امکانات مگر می‌شد آنجا ولو برای چند روز زندگی کرد؟

پس به نوعی می‌توان گفت که صدام هیچ وقت خرمشهر را رها نکرد و بعثی‌ها تا سال‌های بعد همچنان آنجا را می‌کوبیدند؟

بله، همین طور است. منطقه خرمشهر حساس‌ترین خط پدافندی ما در طول دوران دفاع مقدس بود. ما در حاشیه ضلع شمالی و شرقی رودخانه اروند مستقر بودیم و رزمندگان در حاشیه این رودخانه سنگر داشتند؛ سخت‌ترین نقطه دفاعی این محور خط دفاعی اسکله بود. به دلیل اینکه زمین آنجا بتنی بود و آنجا نمی‌شد خاک را کند و سنگر بنا کرد باید خاک را از جای دیگر می‌آوردیم و آنجا سنگر می‌ساختیم. دشمن هم از آن طرف با توپ ۱۰۶ سنگرها را متلاشی می‌کرد.

اشاره‌ای کردید به وضعیت نابسامان جوی و گرمای هوا و اینکه مردم نمی‌توانستند بدون امکانات آنجا زندگی کنند، پس چطور رزمنده‌ها توان ماندگاری داشتند؟

خب این مسئله برمی‌گردد به همان روحیه ایثارگری بچه‌های رزمنده. چه ارتشی، چه سپاهی و چه بسیجی. در کردستان نیروها در سرما و یخ و بارش برف در سخت‌ترین و ناهموارترین بلندی‌ها حاضر می‌شدند و در جنوب هم گرما گاه دمار از روزگار آدمی درمی‌آورد. در خط پدافندی خرمشهر شاهد بودم که بعضی وقت‌ها دمای هوا به ۶۰ درجه می‌رسید. رکورد می‌زد! همچنین هوا شرجی بود و انبوه پشه‌ها نمی‌دانم از روی شط می‌آمدند یا نخلستان‌ها یا هر جای دیگر که امان آدم را می‌بریدند. بچه‌های ما در داخل سنگرها قبل از اینکه با دشمن روبه‌رو شوند با این حشرات و نیش‌های گزنده‌شان درگیر بودند. همین گرما در زمستان تبدیل به یک سرمای سختی می‌شد خصوصاً شب‌ها. سوز سرما استخوان سوز بود. خب یک منطقه بیابانی است. روزها گرم و شب‌ها سرد. به نظر من اینها ناگفته‌های جنگ است. ما اغلب از عملیات و حمله و زد و خورد و این چیزها می‌گوییم ولی عملیات نهایتاً یک یا دو ماه طول می‌کشید. بعدش باید ۱۰ ماه سال از خط پدافندی مراقبت می‌کردیم. جبهه که آب و برق نداشت. سنگر که سیستم گرمایشی و سرمایشی نداشت. در گرمای جنوب و مناطق حساسی مثل خرمشهر که دائم در معرض بمباران دشمن بود، یک رزمنده باید همزمان با دشمن و گرما و پشه و خیلی مشکلات دیگر دست و پنجه نرم می‌کرد.

آنجا دشمن حمله سنگین هم انجام می‌داد؟

در خط پدافندی هرازگاهی گلوله‌های خمپاره از ما تلفات می‌گرفت اما یک شب بعثی‌ها حمله بزرگی ترتیب دادند و ۳۰ رزمنده یکجا به شهادت رسیدند و آسمانی شدند. از صحنه‌های نادری بود که در جنگ به چشم دیدم. آن شب برادر رضایی مفرد فرمانده گروهان عاشورا از من خواست زود خودم را به اسکله برسانم. خیلی نگران شدم. ابتدا فکر کردم بعثی‌ها تک انجام داده‌اند. سریع همراه حاج خلیل عزتی که راننده بود به اسکله رفتیم. وقتی رسیدیم صحنه‌ای را که می‌دیدم باور نمی‌کردم. تمام سنگرهای مستقر در اسکله از بین رفته بودند! همه آنها آن هم به صورت کامل. از رضایی مفرد پرسیدم اینجا چه خبر شده؟ این سنگرها چه شدند؟ گفت اینها را دشمن به یکباره منهدم کرد! واقعاً از دیدن این صحنه شوکه شده بودم. محور اسکله تا عرض نزدیک به ۸۰ متر کاملاً متلاشی شده بود. یک مقدار جلو رفتم. همه جا تاریک بود. بعثی‌ها منور می‌انداختند و ما روی زمین دراز می‌کشیدیم. کم کم رفتیم تا به سنگرها رسیدیم. دیدم وای خدای من! نزدیک ۳۰ رزمنده یکجا شهید شده‌اند. پیکرهایشان متلاشی شده بود. آن شب تا صبح از لابه‌لای سنگرهای متلاشی شده پیکرهای مطهر شهدا را جمع آوری کردیم و پشت تویوتا گذاشتیم. سرتا پایمان پر از خون شده بود. هنگامی که شهدا را روی هم پشت تویوتا می‌چیدیم، از پشت خودرو مثل باران خون می‌ریخت. آن شب، یک شب دردناک بود و از آنجا که نمی‌خواستیم روحیه دیگر بچه‌ها به هم بریزد، این شهدای مظلوم را به سرعت منتقل کردیم و کسی هم خبردار نشد. ما در مجموع در خط پدافندی خرمشهر ۷۳ شهید و ۱۵۰ مجروح دادیم.

خاطره‌ای از شهید خاصی در این خط پدافندی دارید؟

نوجوان شهید حمید نوری‌نژاد از بچه‌های خط پدافندی اسکله بود. هر وقت به آنجا برای سرکشی می‌رفتم، می‌دیدم حمید در دستش یک دعا یا قرآن دارد و مشغول قرائت است. چهره نورانی و حال و هوای خاصی داشت. یک روز دیدم آمبولانسی از سمت خط می‌آید، فهمیدم یا شهید داده‌ایم یا مجروح. از راننده پرسیدم کجا می‌رود؟ گفت شهید دارم. درِ آمبولانس را باز کردم و دیدم حمید نوری‌نژاد طوری دراز کشیده که انگار به خواب رفته است. اصلاً نمی‌شد باور کرد به شهادت رسیده است. به راننده گفتم مطمئنی او شهید شده است. گفت بله. یک گلوله مقابل حمید خورده و چون زمین آنجا بتن بوده، گلوله بعد از کمانه به گلوی او برخورد و به سرش رسوخ کرده است. نورانیت چهره حمید بعد از شهادت بیشتر هم شده بود. ناخودآگاه اشک از چشمانم سرازیر شد. شاید در زمان شهادت ۱۵ سال بیشتر نداشت. حیف بود به این زودی‌ها برود اما بعضی از شهدا گلچین می‌شوند و حمید نوری‌نژاد هم یکی از آنها بود.

خرمشهر خیابان چهل متری

علیرضا محمدی

خرمشهر سوم خرداد ۱۳۶۱ آزاد شد و آنطور که روایت شده است، از اولین ساعات آزادی شهر، بسیاری از اهالی که همچنان در خوزستان و شهرهای دیگر حضور داشتند به سرعت خود را به خرمشهر رساندند، اما این شهر به دلیل نزدیکی به مرز و همین طور ویرانی محلات و احتمال حملات توپخانه‌ای دشمن تا پایان دفاع مقدس قابل سکونت نبود. این سؤال که بعد از فتح خرمشهر آنجا در چه شرایطی به سر می‌برد ما را بر آن داشت تا گفت‌وگویی با رضا میرزایی از محققان و راویان دفاع مقدس داشته باشیم. میرزایی خود سابقه حضور در خط پدافندی خرمشهر را داشت و از این حیث نیز گفته‌هایش برگرفته از دیده‌های اوست.

> خرمشهر حساس‌ترین خط پدافندی ما در طول دوران دفاع مقدس بود. ما در حاشیه ضلع شمالی و شرقی رودخانه اروند مستقر بودیم و رزمندگان در حاشیه این رودخانه سنگر داشتند. سخت‌ترین نقطه دفاعی این محور خط دفاعی اسکله بود. به دلیل اینکه زمین آنجا بتنی بود و در آنجا نمی‌شد خاک را کند و سنگر بنا کرد

فلکه شهدای خرمشهر

> از برادر رضایی‌مفرد پرسیدم اینجا چه خبر شده؟ این سنگرها چه شدند؟ گفت اینها را دشمن به یکباره منهدم کرد! واقعاً از دیدن این صحنه شوکه شده بودم. محور اسکله تا عرض نزدیک به ۸۰ متر کاملاً متلاشی شده بود. یک مقدار جلو رفتم. همه جا تاریک بود. وقتی رسیدم دیدم نزدیک ۳۰ رزمنده یکجا شهید شده‌اند

خاطره

روایتی از اسرای عراقی عملیات بیت‌المقدس خرمشهر

سربازان عراقی برای اسیر شدن صف کشیدند!

سردار کریم نصر اصفهانی از رزمندگان و جانبازانی است که در جریان عملیات الی‌بیت‌المقدس در سال ۱۳۶۱ فرمانده گردان موسی بن جعفر (ع) لشکر ۱۴ امام حسین (ع) بود. وی در بخشی از جلد یک کتاب خود (به اروند رسیدیم) به بیان خاطراتش از روز فتح خرمشهر پرداخته است:

«قبل از ظهر دوم خرداد که محاصره خرمشهر کامل و الحاق یگان‌ها انجام شد، حسین خرازی بیسیم زد که به نفربر ۱۱۴ متعلق به فرمانده لشکر بروم. آنجا آقا مصطفی ردانی‌پور، علی زاهدی و قربانعلی عرب هم بودند. گفتند که می‌خواهیم به شهر حمله کنیم. به همین منظور، افرادی که تجربه جنگ تن‌به‌تن شهری دارند باید تجربیات خودشان را بیان کنند.

ساعت نزدیک ۱۱ شب دوم خرداد بود که دشمن بعد از حمله جانانه روی جاده ساحلی توانست از خاکریز ما عبور کند. درگیری تن‌به‌تن شروع شد. من، رضاقلی مرادی را به کانون درگیری فرستادم. پاتکی تمام‌عیار بود. بچه‌ها تعداد زیادی از بعثی‌ها را کشتند.

سرانجام فرماندهی به این نتیجه رسید که باید از چند محور وارد عمل شویم؛ گروهی از رزمندگان با قایق روی رودخانه، لشکر نجف اشرف به فرماندهی احمد کاظمی از پلیس‌راه جاده اهواز- خرمشهر، یعنی شمال خرمشهر و ما هم از غرب و کنار جاده شلمچه- خرمشهر.

سوم خرداد ۱۳۶۱ بود. در محور ما دشمن می‌خواست با رد شدن از پل و رسیدن به شهرک ولیعصر به طرف شلمچه و عراق برود. تعدادی از عراقی‌ها با شنا کردن توانستند فرار کنند، برخی هم روی مین‌هایی که خودشان کار گذاشته بودند، کشته شدند.

هوا داشت کم‌کم روشن می‌شد و پیاده‌نظام دشمن چندین بار به ما یورش بردند تا بتوانند خودشان را نجات دهند. من علاوه بر بچه‌های تیپ قمر بنی‌هاشم(ع) به بقیه نیروها از زرهی و نفربر تا نیروی پیاده که در منطقه مستقر بودند، گفتم دست‌ها همه روی رگبار و آرپی‌جی آماده‌باش باشد، به‌محض اینکه دشمن به فاصله ۱۰۰ تا ۱۵۰ متری ما رسید با اشاره من همه شلیک کنند. موج انسانی دشمن هر لحظه با آتش مستمر به ما نزدیک می‌شد. به‌محض اینکه من به بچه‌ها علامت دادم، غرش شلیک یکپارچه و متحد رزمندگان شروع شد و بر پیکر دشمن رعب و وحشت انداخت. در همان هنگام، بیشتر بعثی‌ها روی زمین پهن شدند و از ترسشان دنبال سوراخ موش می‌گشتند. برخی هم حقه می‌زدند و اسلحه را پشت سرشان پنهان می‌کردند تا ما گمان کنیم تسلیم شده‌اند، درصورتی که می‌خواستند نزدیک شوند و شروع به شلیک کنند ولی ما از طرز رفتار متزلزلشان متوجه نیرنگشان شدیم و امانشان ندادیم.

در این پاتک، غیر از عراقی‌ها که کشته و زخمی شدند، نزدیک هزار نفر هم اسیر شدند. البته از بچه‌های ما هم تعداد اندکی شهید و مجروح شدند. سیدعلی بنی لوحی روی یکی از دکل‌های بلند اسکله رفت تا اوضاع را رصد کند و دیدم چشمانش از تعجب گرد شد. گفتم: چه خبر؟ گفت: تا چشم کار میکنه عراقی تو خرمشهره. حالا چه‌کار می‌کنی؟ گفتم: هر کاری که بتونیم.

در همان حین، هلی‌کوپتر دشمن با بسته بزرگ آذوقه که از آن آویزان بود، وارد منطقه شد. هرکس با هرچه در دسترسش بود شروع به شلیک کرد؛ یکی با تیربار، یکی با آرپی‌جی و یکی با مسلسل دوشکا. یک فیلمبردار هم آن صحنه را ضبط می‌کرد. هلی‌کوپتر، بسته آذوقه را پایین انداخت و تا خواست در هوا چرخی بزند، بچه‌ها وسط آن را نشانه گرفتند. هلی‌کوپتر منفجر شد و سقوط کرد و همه‌الله‌اکبر گویان شادی کردند.

از اینجا دیگر امید عراقی‌ها قطع شد؛ چون فهمیدند کاری از دستشان برنمی‌آید و کم‌کم شروع به تسلیم شدن کردند. تعداد محدودی به دلیل شناختی که از منطقه داشتند موفق شدند با شنا از رودخانه فرار کنند. بیشترشان فرم نظامی را درآورده بودند و با زیرپوش و پارچه سفید و در دست گرفتن قرآن با گفتن الدخیل یا خمینی تسلیم می‌شدند. ما آنها را به‌صف می‌کردیم تا بعد از تفتیش به عنوان اسیر به عقب منتقل کنیم. اسرای عراقی به دست و پای بچه‌ها می‌افتادند و التماس می‌کردند و بچه‌ها هم آنها را می‌بوسیدند و نوازش می‌کردند تا نشان بدهند خطری آنها را تهدید نمی‌کند.

همزمان سرهنگ علی صیاد شیرازی با هلی‌کوپتر منطقه را از بالا نگاه کرد و دید تا چشم کار می‌کند عراقی‌ها در خرمشهر دستان خود را بالا برده‌اند. صیاد شیرازی بلافاصله خبر این پیروزی را به آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، رئیس‌جمهور وقت مخابره کرده و گفته بود: سربازان عراقی صف طولانی کشیده‌اند تا بیایند اسیر شوند. خرمشهر آزاد شد.»

> هرکسی با هرچه در دسترسش بود شروع به شلیک به سمت بالگرد عراقی کرد. یک فیلمبردار هم آن صحنه را ضبط می‌کرد. هلی‌کوپتر، بسته آذوقه را پایین انداخت و تا خواست در هوا چرخی بزند، بچه‌ها وسط آن را نشانه گرفتند. هلی‌کوپتر منفجر شد و سقوط کرد و همه الله‌اکبر گویان شادی کردند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۴۳

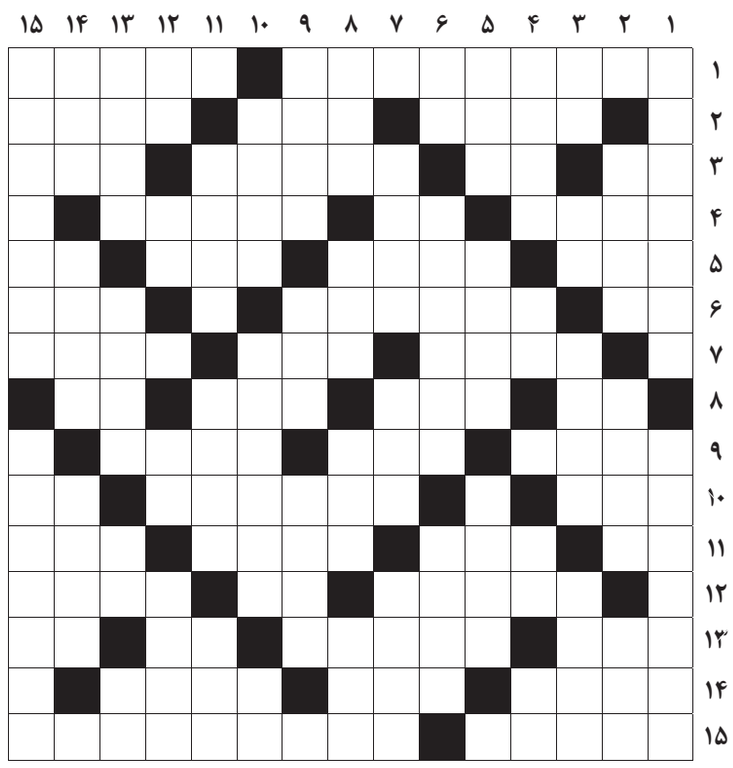

از راست به چپ

■ ۱- لقب میرزا کوچک خان- هاون ■ ۲- بسیار دروغگو- سی‌امین سوره قرآن کریم- پول روسیه ■ ۳- گشوده- دریا- حرکتی در کاراته- فارسی قدیم ■ ۴- سریعترین روش شنا- از آن وارد می‌شویم- انگشت دوم ■ ۵- دستی- سینه‌پوش تکواندوکار- موشک ضد تانک هدایت شونده ایرانی- حرف فاصله ■ ۶- رئیس جیمزباند- پسر جنگل- بهشت ■ ۷- ضد برودت- جد- بیماری کم‌خونی ■ ۸- آب‌بند- ورزش آبی و خاکی- شنبه عرب‌زبان- ظرف تورفته ■ ۹- از درختان جنگلی شمال- اخوی مرگ- باهوش ■ ۱۰- تحقیق و جستوجو- اغراق کردن- نیم ساعت ■ ۱۱- پسوند خوراک- عهدوپیمان- مرحله‌ای از زمان- گروه اسبان ■ ۱۲- بیماری عفونی حاد کودکان- مایه حیات- همدم ■ ۱۳- پدر ادریس نبی- از پاک کننده‌ها در شرع مقدس- پارگی کاغذ- اسب تبریزی ■ ۱۴- ماه پاییزی- هواپیمای جنگی روس- دیفتری ■ ۱۵- کفش علمای دینی- از رشته‌های ده‌گانه ورزش دوومیدانی

از بالا به پایین

■ ۱- سلسله جانشینان اسکندر در ایران- موجودات زنده تک سلولی که برخی از خواص گیاهان و جانوران را دارند ■ ۲- کشتیبان ماهر- طی طریق عرفانی- یک چهارم ■ ۳- وحشی- حرف خطاب- گذرگاه- گردن آویز قهرمان ■ ۴- شب‌چره- خیس- سر کوه- محصول مرداب ■ ۵- اهلی- حاشیه سفید کتاب- خرگوش ■ ۶- پوشش چهارپا- نویسنده تاریخ تمدن- اثری از والتر اسکات ■ ۷- شهری در خراسان رضوی- بهشت شداد- نماهنگ ■ ۸- زاویه هدفگیری برای توپ و خمپاره- دریاچه حمام- علت- از حروف شرط ■ ۹- با نام سینکلر، برنده نوبل ادبیات در سال ۱۹۳۰ میلادی- شهری در فرانسه- اقیانوس کبیر ■ ۱۰- جای خطابه- عموی مشرک پیامبر که از دشمنان سرسخت آن حضرت بود- کتف ■ ۱۱- خطیب- دیواره نازک- کنار ■ ۱۲- شامل همه- بهتر از بدتر- راه شاعرانه- هدف و مقصود ■ ۱۳- از اعضای داخلی بدن- مرغ افسانه‌ای که مظهر نایابی و عزلت است- خصلت- تهوع ■ ۱۴- مادر باران- شهری باستانی در سوریه- صحرایی در مصر که در اشغال صهیونیست‌هاست ■ ۱۵- سردار دلاور سپاه اسلام که ناجوانمردانه به دست شیطان بزرگ به شهادت رسید- نوعی موشک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸	۵	۷			
					۱	۲		
۶	۹			۲		۸		
	۳							
					۳		۶	۷
				۷	۹	۴		۲
	۷	۹	۱					۸
		۸	۶					
		۱						۳

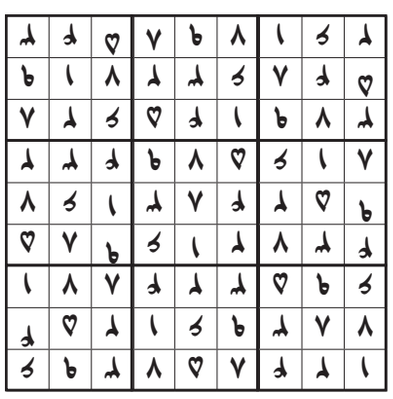

جدول کلمات متقاطع
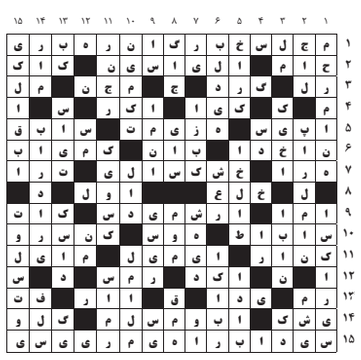
پاسخ جدول شماره ۷۰۴۲